

سال‌هاست هر شب خواب می‌بینم. خواب آب می‌بینم. خواب آب که از استخر خانه جاجرود می‌آید بالا. مادر و اسماعیل و آیدا را آن قدر می‌آورد بالا که از پنجره آشپزخانه طبقه سوم پرت می‌شوند توی باغ، کنار حوض آب می‌افتند روی برگ‌های زرد. من روی پشت بام ایستاده‌ام و جیغ می‌کنم. فرهاد و بنفشه روی بالکن آتش درست می‌کنند.

پژمان و میترا قلبان می‌کشند. ابی و هادی و لایلا ورق‌بازی می‌کنند. خواب می‌بینم آب بالا می‌آید بالا. آیدا و آیدین توی سلول جیغ می‌کشند. مورچه‌های آرزائینی روی آب شناورند. مورچه‌ها روی برگ‌های زرد پاییز باغ جاجرود روی آب شناورند.

آب می‌آید بالا. همه سنگر را پر می‌کند. اسماعیل با کلاهش آب را از سنگر می‌ریزد بیرون. حاج ابراهیم توی سنگر روی صخره با دوربینش کوه‌ها و دره‌ها را نگاه می‌کند. میکائیل داد می‌زند پدر. حاج ابراهیم دوربین را می‌اندازد توی سنگر و از آن بالا می‌پرد پایین.

چهارده نفری، آب توی سنگرها را با کلامخودهای‌مان خالی می‌کنیم. باران مثل باران‌های چند روزه صد سال تنهایی می‌بارد. حاج ابراهیم با چغیه خیسش موهای جوگندی‌اش را می‌پوشاند و آب را از سنگر می‌ریزد بیرون. آب از دره‌ها بالا می‌آید. صخره‌ها را می‌پوشاند. جنازه‌های روی آب بالا و پایین می‌روند. جنازه‌های آنها و جنازه‌های بچه‌های خودمان-بچه‌های خودمان مرا یاد زیباترین غریق جهان می‌اندازند. باران همیشه مرا یاد مارکز می‌اندازد. یاد باران‌های ماکوندو. یاد باغ جاجرود، یاد روزی که مرتضی را تشییع کردیم، یاد کوه‌ها و دره‌های کردستان. یاد حاج ابراهیم. یاد آن گروه شگفت چهارده نفری که با حاج ابراهیم می‌شدیم پایزنده نفر. می‌شدیم دو تا گروه هفت نفره. توی همان خاک‌ها و سنگ‌ها، پوک‌ها و فشنگ‌ها فوتبال بازی می‌کردیم.

حاج ابراهیم می‌شد داور. حاج ابراهیم بهترین داور دنیا بود. بهترین پدر دنیا بود. فقط من دوست نداشتم پدر صدایش کنم. اسماعیل و میکائیل از ته دل می‌گفتند پدر. برای همه گروه پدر بود. اما من دوست داشتم همیشه پسر مرتضی باشم. با آن موهای جوگندی، قد بلند، ریش انبوه و چشم‌های مهربان. از چشم‌های شهریار هم مهربان‌تر. می‌شدیم، انگار ما اصلا نبودیم. اسماعیل داد زد پدر. حاج ابراهیم برگشت.

بچه‌ها بهش می‌گفتند: «محسن پاره‌نه، هر وقت توی خیابان سر فوتبال دعوایش می‌شد، مادرش می‌آمد بیرون و می‌گفت: «مادر، محسن بیا تو.»

محسن لوس و نُتر نبود. مادرش هم زنی نبود که بخواد چپاش را لوس کند، اما دلش نمی‌خواست سر هیچ و پوچ با اهالی محل درگیر شود. آخر همه یک جورِی هوای او را داشتند. اگر کسی توی خیابان کباب می‌پخت و بویش خیابان را برمی‌داشت، حتماً سهم آنها محفوظ بود. محسن پدر نداشت. دایی‌اش خنجر آقا را می‌داد و مادر با سختی و مشقت تا آخر ماه خودش را یک جوری می‌کشاند. مادر می‌گفت: «گوشت کرون شده، بیچاره مادر محسن چکار می‌کنه!»

سنگی به بزرگی یک توپ فوتبال افتاده بود روی پای اسماعیل. حاج ابراهیم خودش را مثل بز کوهی رساند بالای سر اسماعیل. بچه‌ها همه مات‌شان برده بود. ما آن همه جنازه دیده بودیم، ولی در برابر این صحنه مات مانده بودیم. حاج ابراهیم رسید و سعی کرد سنگ را بردارد. سنگ صاف بود و لیز. نگاه که کردم دیدم از توپ فوتبال بزرگتر است. حاج ابراهیم چغیه‌اش را دور سنگ پیچید، سنگ را برداشت. اسماعیل داد زد پدر. موهای جوگندی حاج ابراهیم روی صورتش را پوشانده بود. ابهتی بود پدر.

باران دو سا عت دیگر بارید. اسماعیل همه این دو ساعت را روی صخره دراز کشیده بود. مثل زیباترین غریق جهان آرام دراز کشید. خیس خیس بودیم و سرمای شب هم انگار از لابه‌لای کوه‌ها و دره‌ها و صخره‌ها با شتاب به طرف‌مان می‌آمد.

پای اسماعیل فقط زخمی شده بود. انگار اسماعیل سکوت کرده بود و فقط هر از گاهی که حاج ابراهیم روی صورتش خم می‌شد و لبخند می‌زد به آرامی می‌گفت پدر.

حاج ابراهیم با سرنیزه پاچه سلوار اسماعیل را پاره کرد. باورم نمی‌شد. پای اسماعیل انگار له شده بود. اما اسماعیل حتی ناله هم نمی‌کرد. پای اسماعیل را که دیدیم همه گریستیم. از باران هم تندتر گریستیم. حاج ابراهیم روی صورت اسماعیل خم شد و لب‌هایش را بوسید. اسماعیل فقط لبخند زد. سلمان داد زد پدر، پدر، بی‌سیم را راه انداختم. حاج ابراهیم رفت سراغ بی‌سیم. یاسر، یاسر، پدر. یاسر، یاسر، پدر. صدای یاسر را همه می‌شناختم. صاف صاف بود. مثل آسمان پس از باران. حاج ابراهیم گفت: ما جایمان خوب است. گفت هیچ بزّی نمی‌تواند از لابه‌لای این صخره‌ها و دره‌ها رد شود. گفت: یکی از کیوت‌رها پیش شکسته است. یاسر گفت: فقط تا طلوع خورشید پس فردا دوام بیاورید، کار تمام است. همه توی سنگره‌های‌مان نشستیم و به دره‌ها و صخره‌ها خیره شدیم. گفته بودند آنها از این جا می‌آیند و ما پانزده نفر که حالا اسماعیل از جمع‌مان کم شده بود باید جلوی آنها می‌ایستادیم. باید نمی‌گذاشتیم حتی یک نفر از این معبر عبور کند. اگر از این معبر عبور می‌کردند، بچه‌ها چیچی می‌شدند. بچه‌ها که چیچی می‌شدند، انگار ما هیچ کاری نکرده بودیم. انگار ما اصلا نبودیم. در همه شب هیچ خبری نبود. صدای توپ و

تو پدر من نیستی ابراهیم

اسماعیل یوردشاهیان



تانک می‌آمد و گلوله و منور همه جا را روشن می‌کرد، اما در معبر ما هیچ خبری نبود که نبود. اسماعیل حالا توی سنگر دراز کشیده بود و باز هم ناله نمی‌کرد. اسماعیل مثل آن روزی که آیدا آمده بود باغ و می‌گفت این کیف زیر تخت را برو دوربین‌های‌شان را دیدیم. بی‌شرف‌ها کی آمده بودند که ندیده بودیم، حتماً همان موقع که سنگرها را خالی می‌کردیم، در آن باران چه طور آمده بودند؟ چرا شلیک نکردند؟

صبح نمازمان را خواندیم و آخرین کنسروها را خوردیم. اسماعیل آرام بود. از قمقمه حاج ابراهیم آب نوشید و کنسروش را کامل کامل خورد، از پایش هنوز کم و بیش خون می‌آمد. رنگش سفید شده بود و همه می‌دانستیم اسماعیل خواهد مرد. از خودم پرسیدم چرا اسماعیل این طوری بمیرد. اسماعیل که همیشه نفر اول بود چرا باید این طوری می‌مرد. دلم می‌خواست اسماعیل جلوی چشم‌هایم تکه‌تکه شود و این طوری بمیرد. اصلا اسماعیل حق نداشت این طوری

محسن پاره‌نه

احمد غلامی

من به خاطر بازی بدم و او به خاطر با برهنه بودنش. توی جبهه هم پاره‌نه بازی می‌کرد. توی رُس‌های داغ و آسفتلات خیابان‌های اهواز. وقتی می‌آمدیم شهر برای حمام و استراحت، بچه‌های جنوب که خدای پاره‌نه‌ها هستند جلوی او کم می‌آوردند.

روز اولی که توی جبهه به او پوتین دادند درست مثل اردک می‌دوید. آدمی که سال‌ها کتانی و دپه‌ای پوشیده است، وقتی پوتین نظامی می‌پوشد انگار یک وزنه سنگین به پایش بسته‌اند. اما توی عملیات خودش را راحت می‌کرد. پوتین‌ها را در می‌آورد، دو بندشان را به یکدیگر گره می‌زد و مثل باد می‌وزید. آفتدر که من از پشت سرش به نفس نفس می‌افتادم و ناچار فریاد می‌زدم: «محسن پاره‌نه اوپسا!»

ساعت معطل‌شان کنیم، کلی کار کرده‌ایم. آنها می‌زنند ما هم می‌زنیم. هر کس زودتر شهید شد، نوش جانش ولی هر کس توانست دیرتر شهید شود و بیشتر آنها را به درک واصل کند، توی بهشت بیشتر حال می‌کند. بگذارید اولین تیر را آنها شلیک کنند. می‌خواهم تا جایی که می‌شود رد شدن آنها از این معبر را به تأخیر بیندازیم.

به اسماعیل نگاه کردیم. به سنگر تکیه داده بود و اسلحه‌اش را به روبرو نشانه گرفته بود. انگار قرار نبود اسماعیل از زخم آن سنگ بمیرد. اسماعیل حاج و واج به مادر و آیدا نگاه می‌کرد. آیدا کنار استخر بیپوش افتاده بود. مادر دوباره گفت چی گفتی به این طفل معصوم؟ من و اسماعیل و مادر روبروی افسر نگهبان در کلابتوی نشسته بودیم. اسماعیل به عکس پدر طالقانی که بالای سر افسر نگهبان بود خیره شده بود.

مادر گفت: جناب سروان به خدا نه به خاطر این که فرهاد و هادی را مثل اسماعیل و بنیامین خودم دوست دارم، نه به خدا، به خاطر رضای خدا راستش را می‌گویم. اصلا فرهاد و هادی این کاره نیستند. به آقا امام رضا قسم اینها خیلی بچه‌های آرامی‌اند. گاهی وقت‌ها سیگار می‌کشند و ورق بازی هم می‌کنند ولی به خدا اهل زدوی و آدمکشی نیستند. حاجی آقای افضل‌ی جای پدر ما بودند. خدا لعنت کند هر کس حاج آقا را آن طوری با چاقو کشته است. ولی این بچه‌ها این کار را نکرده‌اند.

اسماعیل به عکس پدر طالقانی نگاه می‌کرد و گاهی زیر چشمی به اسلحه‌ای که روی کمر افسر نگهبان بسته شده بود نگاه می‌انداخت. اسماعیل عشق اسلحه بود. حالا اسلحه‌اش را به روبرو نشانه گرفته بود. نیم ساعت صبر کردیم. حاج ابراهیم دعا می‌خواند انگار زیر لبی. هوشنگ گفت: پدر شاید اینجا هیچ وقت شلیک نکنند. حاج ابراهیم گفت اینجا هم که شلیک نکنند آنها‌یی که رفته‌اند از پشت سرمان بیایند شلیک می‌کنند. تازه فهمیدیم این نامردها چرا این قدر صورند. دو تا گروه هفت نفره شدیم و روبروی همه نشستیم و به روبرو خیره شدیم. حاج ابراهیم کنار اسماعیل نشسته بود. یک طوری که به هر دو طرف مسلط باشد. قرار شد هفت نفری که رو به آنها نشسته بودیم شروع به تیراندازی کنیم. اول خوب نشانه برویم و بعد شلیک کنیم. آن هفت نفر روبرو هم اصلا از شلیشان تکان نخوردند تا وقتی که تیراندازی قطع بشود تا آنها‌یی که از پشت فراد بود حمله کنند

درست مثل اردک می‌دوید. آدمی که سال‌ها کتانی و دپه‌ای پوشیده است، وقتی پوتین نظامی می‌پوشد انگار یک وزنه سنگین به پایش بسته‌اند. اما توی عملیات خودش را راحت می‌کرد. پوتین‌ها را در می‌آورد، دو بندشان را به یکدیگر گره می‌زد و مثل باد می‌وزید. آفتدر که من از پشت سرش به نفس نفس می‌افتادم و ناچار فریاد می‌زدم: «محسن پاره‌نه اوپسا!» اما گوشش بهدکار نبود. می‌دوید، انگار مسابقه دو بود و هر کس اول به خاکریز دشمن برسد، برنده است و وقتی می‌دیدم، دارد از چشم دور می‌شود باز دنبالش می‌دویدم و می‌گفتم: «برو به جهنم!» نمی‌دانستم اگر من را گم کند و اتفاقاً برایش بیفتد جواب مادرش را چه بدهم.

برسند. آنها فکرش را هم نمی‌کردند ما تیراندازی را شروع کنیم. وقتی فقط پانزده نفر بودیم، و آنها از سیصد نفر هم انگار بیشتر بودند.

تیراندازی را تازه شروع کرده بودیم که آنها‌یی هم که رفته بودند ما را دور بزند سر رسیدند. حاج ابراهیم جای سنگرها را طوری انتخاب کرده بود که هیچ کدام به هم مسلط نبودیم. چهل پنجاه دقیقه تیراندازی کردیم تا دیگر از آن طرف صدایی نیامد. حالا فقط چهار نفر بودیم.

حاج ابراهیم و اسماعیل و مسعود و من. من یک گلوله به کتفم خورده بود. اسماعیل یک گلوله به شکمش خورده بود. حاج ابراهیم ظاهراً سالم بود و مسعود دو تا پایش زخمی بود انگار. گلوله چلچلور به پایش خورده بود خدا می‌داند. یک ربع سکوت بود و سکوت که دوباره صدای تیراندازی شروع شد. ما اما شلیک نکرده بودیم. چند نفر به کمک ما آمده بودند انگار. چند تک تیرانداز انگار. آنها عقب‌نشینی کردند. آنها که از پشت آمده بودند زودتر عقب‌نشینی کردند.

حاج ابراهیم هیچی نگفت. مسعود را کول کرد و صد و پنجاه متر برد عقب‌تر، جایی که چند تا از بچه‌های خودمان بودند. قرار شد من مواظب باشم. گفتم تک تیراندازها که هستند. حاج ابراهیم گفت مواظب باش اسماعیل را بردم می‌آیم تو را می‌برم.

اسماعیل گفت: اول بنیامین. گفتم اسماعیل بدون تو بروم مادر می‌میرد. حاج ابراهیم اسماعیل را کول کرد و برد. تک تیراندازها مثل عقاب مواظب بودند. حاج ابراهیم بیست متر از سنگر دور شده بود که یک گلوله از پشت نشست توی پشت اسماعیل. داد زدم اسماعیل. اسماعیل داد زد پدر.

حاج ابراهیم روی زمین دراز کشید و آرام اسماعیل را از روی پشتش روی زمین غلتاند. تک تیراندازها شلیک کردند. زنی از روی صخره پرت شد پایین. گلوله درست وسط پیشانی‌اش جا خوش کرده بود. هیچ کس او را به آن نزدیکی ندیده بود. پشت پوتن‌ای بود رنگ لباس‌هایش. از سنگر بیرون آدمم رفتم بالای سر اسماعیل. اسماعیل به من نگاه کرد و به حاج ابراهیم. حاج ابراهیم روی صورت اسماعیل خم شد و لب‌هایش را بوسید. اسماعیل فقط لبخند زد. مادر گفت: چی گفتی به این طفل معصوم؟ اسماعیل فقط معصومانه نگاه کرد. آب استخر آفتدر پایین رفت که می‌شد ساعت مادر را ته آن دید.

محسن پاره‌نه، معروف به محسن لوس و تتر، با دوستانش در کلابتوی تیراندازی

برای همین لحظه‌ای از او چشم برنمی‌داشتم. انگار او با خودش عهد کرده بود مرا قال نگذار. گذاشت و رفت و مققودالتر شد، دويد ولی به خاکریز رسید و ما ناچار شدیم راه رفته را بازگردیم و من هر چه فریاد زدم: «ول کنید، باید بروم…» کسی گوشش بهدکار نبود. دست و پایم را گرفته بودند و عقب می‌کشیدند و هی تکرار می‌کردند: «تله است، ترو» و آنها نمی‌فهمیدند باید بروم و محسن را تنها نگذارم.

اما تنها گذاشتم و آدمم و دیگر او را ندیدم تا زمانی که گور دسته‌جمعی بچه‌های گردان عاشورا را پیدا کردند و من رفتم تا آنها را شناسایی کنم؛ شناسایی جنازه‌ای که در میان جنازه‌های دیگر پاره‌نه بود کار دشواری نبود.

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي
برابر رأی ششماره ۱۰۱۶۵-۳۱۱۰۱۵۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۴ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی امان‌اله رحیمی فرزند ابراهیم به ششماره شناسنامه ۱۹۷۷ صادره از ارستجان در شش‌دانگ یکباب بصحتمان به مساحت ۳۲۲/۲۰ مترمربع پلاک ۵۳۸۰ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۶۴۲ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان خریداری از حسن اسکندری احدی از ورئه مستخدم اسکندری مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۶/۱۸
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۷/۴

م/۲۲۲۷

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان
سید رسول میرقادری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي
تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي
برابر رأی شماره ۱۰۱۵۶-۳۱۱۰۱۵۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۱ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی صادق رضایی فرزند حمید به ششماره شناسنامه ۶۶۲ صادره از ارستجان در شش‌دانگ یکباب بخانه به مساحت ۳۷۹/۲۰ مترمربع پلاک ۵۳۷۸ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۹۶ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان خریداری مع‌الواسطه از قدرت‌اله اسکندری مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۶/۱۸
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۷/۴

م/۲۲۲۳

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان
سید رسول میرقادری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي
تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي
برابر رأی ششماره ۱۱۵۶-۳۱۱۰۱۵۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۶ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در اعنایی شش‌دانگ یک بصحتمان اداری به مساحت ۴۳۷/۱۰ مترمربع پلاک ۵۳۹۸ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۳۰۵۷ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان موافقتنامه شماره ۹۴/۱۶۳۲۷۶ مورخ ۹۴/۲/۳۰ و اجاره‌نامه رسمي تنظيمی شماره ۱۹۴۸۵ مورخ ۹۳/۷/۲۸ دفتر ۱۷۴ ارستجان اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان ارستجان کل اداره مزبور به توییت موقوفه عام محمد حسین نعمت‌اللهی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۶/۱۸
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۷/۴

م/۲۲۶۴

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان
سید رسول میرقادری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي	هیأت موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي برابر رأی شماره ۱۰۱۷۱-۳۱۱۰۱۵۰۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۴ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی لیلا ابراهیمی فرزند مصطفی به ششماره شناسنامه ۶۲۷۸ صادره از ارستجان در سه دانگ مشاع از شش‌دانگ یکباب ساختمان به مساحت ۱۹۹/۱۵ مترمربع پلاک ۷۲۷۹ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۷۵۵ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان خریداری مع‌الواسطه از گوهر اسکندری مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.	آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي برابر رأی شماره ۰۰۷۳۵-۳۱۱۰۱۵۰۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۵/۱۴ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی نادر اسکندری فرزند حسن به شماره شناسنامه ۱۶۴ صادره از ارستجان در سه دانگ مشاع از شش‌دانگ یکباب ساختمان به مساحت ۱۹۹/۱۵ مترمربع پلاک ۷۲۷۹ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۷۵۵ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان خریداری مع‌الواسطه از گوهر اسکندری مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
م/۲۲۲۱	م/۲۲۲۱
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان سید رسول میرقادری	رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان سید رسول میرقادری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي	آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي برابر رأی شماره ۰۰۱۷۱-۳۱۱۰۱۵۰۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۴ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی سید احمد هاشمی فرزند سید محمود به شماره شناسنامه ۶۵ صادره از ارستجان در شش‌دانگ یکباب ساختمان به مساحت ۱۸۶/۸۰ مترمربع پلاک ۵۳۷۹ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۶۴۴ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان سند رسمي مشاعی شماره ۱۸۱۱۴ مورخ ۷۵/۱/۱۹ دفتر ۲۸ ارستجان در ازاء حصه مشاعی انتقالی از محمدعلی اسکندری ورئه صاحب جان ابراهیمی مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.	آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي تبتي و اراضي و ساختمانهای فاقد سند رسمي برابر رأی شماره ۰۰۱۷۱-۳۱۱۰۱۵۰۰۱۳۹۶۰ مورخ ۹۴/۶/۱۴ هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمي مستقرف در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ارستجان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی سید احمد هاشمی فرزند سید محمود به شماره شناسنامه ۶۵ صادره از ارستجان در شش‌دانگ یکباب ساختمان به مساحت ۱۸۶/۸۰ مترمربع پلاک ۵۳۷۹ فرعی از ۱۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۶۴۴ فرعی از ۱۰ اصلی واقع در قطعه یک بخش ۵ فارس شهرستان ارستجان سند رسمي مشاعی شماره ۱۸۱۱۴ مورخ ۷۵/۱/۱۹ دفتر ۲۸ ارستجان در ازاء حصه مشاعی انتقالی از محمدعلی اسکندری ورئه صاحب جان ابراهیمی مالک رسمي محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
م/۲۲۲۹	م/۲۲۲۹
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان سید رسول میرقادری	رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ارستجان سید رسول میرقادری